

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار چاپ دوم
۲	درباره کتاب حاضر
۴	درآمد
۵	اسماعیلیان (مبارکيه، قرامطه و فاطمیان)
۸	نام اسماعیلیان نخستین
۱۰	نامهای اسماعیلیان در تاریخ
۱۱	اسماعیلیان و اخوان الصفا
۱۲	اسماعیلیان و صوفیه
۱۳	اوضاع اجتماعی - سیاسی حاکم بر ایران در دوره ناصر خسرو
۱۸	نگاهی گذرا به چند ویژگی سبک شناختی در شعر ناصر خسرو
۲۳	واژه سازی و واژه گزینی ناصر خسرو در شعر
۲۵	صور خیال در شعر ناصر خسرو
قصاید	
۳۱	قصیده ۱ (۵۲): سلام کن زمن ای باد مر خراسان را
۳۳	قصیده ۲ (۶۵): مرا دونان ز خان و مان براندند
۳۴	قصیده ۳ (۷۴): لاله با نرگس در بوس و کنار آید
۳۶	قصیده ۴ (۲۳۰): یکی دریاست این عالم پر از لؤلؤی گوینده
۳۸	قصیده ۵ (۲۰۸): داغ مستنصر بالله نهاده ستم
۴۰	قصیده ۶ (۱۶۳): شد راز فلک مرا عیانی
۴۲	قصیده ۷ (۷): سام نریمان کو و رستم کجاست؟
۴۴	قصیده ۸ (۵۸): گزینم قران است و دین محمد

عنوان	صفحه
قصیده ۹ (۱۸۹): کتابت ز بر دارم اندر ضمیر	۴۶
قصیده ۱۰ (۲): بر راه خرد رو نه مگس باش نه عنقا	۴۸
قصیده ۱۱ (۲۲۶): باورت ناید که من آن ناصرم	۵۰
قصیده ۱۲ (۶۴): دروغ است سرمایه مر کافری را	۵۲
قصیده ۱۳ (۱۶۵): نظم نگیرد به دلم در غزل	۵۴
قصیده ۱۴ (۲۴۲): برخاستم از جای و سفر پیش گرفتم	۵۶
قصیده ۱۵ (۷۹): در خانه خویش شهریارم	۶۱
قصیده ۱۶ (۲۶): فاطمی ام فاطمی ام فاطمی	۶۳
قصیده ۱۷ (۳۰): چراغی شو اندر سنان عَلم	۶۵
قصیده ۱۸ (۸۲): پشتم قوی به فضل خدای است و طاعتش	۶۷
قصیده ۱۹ (۲۲): از علم پای ساز و ز طاعت پر	۶۹
قصیده ۲۰ (۱۶): راز یزدانی برون زین چادر است	۷۳
قصیده ۲۱ (۹): چرا داری همی ز آموختن عار؟	۷۵
قصیده ۲۲ (۱۷): زن جادوست جهان من نخرم زرقش	۷۷
قصیده ۲۳ (۱۲): دست بر پرهیزدار و خوب گوی و علم جوی	۷۹
قصیده ۲۴ (۲۴): بر سخته ستان سخن به شاهین	۸۰
قصیده ۲۵ (۱۱): حکمت پدر است و پند فرزند	۸۲
قصیده ۲۶ (۴۹): مراد خدای از جهان مردم است	۸۳
قصیده ۲۷ (۲۲۵): کیمیای سعادت در این جهان سخن است	۸۵
قصیده ۲۸ (۳۳): مبارزان سپاه شریعتیم و قران	۸۷
قصیده ۲۹ (۸۶): گرد غربت نشود شسته ز دیدار غریب	۸۸
قصیده ۳۰ (۲۶۰): روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست	۹۰

شرح قصاید

قصیده ۱ (۵۲)	۹۳
قصیده ۲ (۶۵)	۱۰۴
قصیده ۳ (۷۴)	۱۱۳
قصیده ۴ (۲۳۰)	۱۱۸

صفحه	عنوان
۱۲۶	قصیده ۵ (۲۰۸)
۱۳۴	قصیده ۶ (۱۶۳)
۱۳۸	قصیده ۷ (۷)
۱۴۳	قصیده ۸ (۵۸)
۱۵۱	قصیده ۹ (۱۸۹)
۱۵۹	قصیده ۱۰ (۲)
۱۷۰	قصیده ۱۱ (۲۲۶)
۱۷۴	قصیده ۱۲ (۶۴)
۱۸۳	قصیده ۱۳ (۱۶۵)
۱۸۸	قصیده ۱۴ (۲۴۲)
۲۱۰	قصیده ۱۵ (۷۹)
۲۱۵	قصیده ۱۶ (۲۶)
۲۲۲	قصیده ۱۷ (۳۰)
۲۳۰	قصیده ۱۸ (۸۲)
۲۴۰	قصیده ۱۹ (۲۲)
۲۵۱	قصیده ۲۰ (۱۶)
۲۵۷	قصیده ۲۱ (۹)
۲۶۳	قصیده ۲۲ (۱۷)
۲۶۸	قصیده ۲۳ (۱۲)
۲۷۳	قصیده ۲۴ (۲۴)
۲۷۸	قصیده ۲۵ (۱۱)
۲۸۲	قصیده ۲۶ (۴۹)
۲۸۶	قصیده ۲۷ (۲۲۵)
۲۹۲	قصیده ۲۸ (۳۳)
۲۹۷	قصیده ۲۹ (۸۶)
۳۰۳	قصیده ۳۰ (۲۶۰)
۳۰۴	کتابنامه

پیشگفتار چاپ دوم

خوشبختانه اکنون برگزیده قصاید ناصر خسرو که در واقع شرح، نقد و تحلیل کامل سی قصیده از مجموع ۲۶۲ قصاید دیوان این شاعر است؛ با تجدید نظر و اصلاحاتی در آن در دسترس شیفتگان این حکیم خردکیش یمگان دره قرار گرفته است. ناصر خسرو بدون تردید در ردیف بزرگ‌ترین سرایندگان شعر فارسی و یکی از مهندسان و معماران صاحب سبک در تاریخ هزارساله زبان و ادب فارسی است که هنوز پس از چندین قرن باد دل‌افروز خراسانی پژواک فریاد غرور آفرین او را از دل کوه‌های بدخشان علیه دنوان و نابخردان تاریخ پرفراز و نشیب این سرزمین به دوردست‌ترین نقاط آن می‌برد و شنونده آن می‌تواند به راحتی لحن و شیوه بیان خاص او را در بین هزاران صدای دیگر در سرزمین شعر و فرهنگ و اندیشه تشخیص دهد. جای آن بود که در فاصله زمانی چاپ نخست تاکنون، تصحیح دوباره‌ای از دیوان شاعر انجام گیرد؛ اما تاکنون چنین نشده که امیدوارم نگارنده توفیق چنین امر دشواری را در آینده‌ای نزدیک بیابد.

به هر حال از همه استادان فرهیخته و فرزانه‌ای که این کتاب را نه فقط در دوره کارشناسی - که در واقع برای آن نگاشته و تدوین شده است - در مقاطع بالاتر نیز برای مطالعه و پژوهش به دانشجویان معرفی کرده‌اند و از سر لطف آن را مورد توجه و عنایت قرار داده و مواردی را درباره محتوای آن در اختیار نگارنده قرار داده‌اند؛ نیز از مسئولان سازمان «سمت»، به ویژه گروه زبان و ادبیات فارسی که امکان تجدید چاپ این کتاب را همراه با اصلاحاتی در آن فراهم کردند؛ سپاسگزارم.

غلام‌محمد طاهری مبارکه

درباره کتاب حاضر

تأویل و تفسیر هر متنی با مخاطب آن است و به تعداد خوانندگان هر اثر ادبی تأویل وجود دارد؛ اما نگارنده کوشیده است که این نوشته یکی از تأویلهای اشعار ناصر خسرو نباشد. انتخاب و شرح این «سی قصیده» نمونه‌ای فراگیر از سبک و اندیشه‌های ناصر خسرو است؛ به گونه‌ای که خوانندگان، به ویژه دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، می‌توانند خود زوایا و ساختار بیرونی و درونی اشعار این شاعر را بشناسند.

این قصاید از دیوان چاپ دانشگاه تهران به تصحیح استادان مینوی و محقق انتخاب شده است، هر چند از دیوان ناصر خسرو به تصحیح استاد نصرالله تقوی نیز استفاده گردیده که با نام اختصاری «دیوان تصحیح تقوی» در متن مشخص شده است. نقد، شرح و تفسیر اشعار با توجه به شیوه حل مشکلات متن به وسیله خود متن و نیز آثار نثر شاعر انجام گرفته است. افزون بر این، از تمامی گزیده‌هایی که تاکنون از ناصر خسرو به چاپ رسیده و در دسترس بوده استفاده گردیده است. در متن بارها به آیات «قرآن»، «نهج البلاغه» و نیز «احادیثی» که ناصر خسرو بدانها توجه داشته اشاره شده است. شایان ذکر است که نگارنده هرگز سعی نکرده، حتی یک بار، بیت مشکلی را رها کند، هر چند ممکن است درباره ابیات مشکل، سرانجام با نقد و نظر صاحب نظران و پژوهشگران اشکالات برطرف می‌شود؛ بنابراین، ایاتی مانند:

و گر دیدی مرا عاجز نگشتی	در اقلیدس به پنجم شکل مأمون
چه بودت گر نه دیوت راه گم کرد	که با موزه درون رفتی به گلزار
گزیده مار را افسون پدید است	گزیده جهل را که شناسد افسون
ای معنی را نظم سخن سنج تو میزان	ای حکمت را بر تو که نثری است، مسطر

کم خور و مفروش به نان آب روی سنگ خور از ننگ و سفال سکال
چو گفتاری که بندندش به عمدا همی گوید: که اینجا نیست گفتار
با توجه به نظر استادان شرح، نقد و تفسیر شده است.

در ابتدای شرح هر قصیده دو عدد وجود دارد که عدد اول بیانگر ترتیب
قصاید در این کتاب است و عدد دوم شماره قصیده در دیوان چاپ دانشگاه تهران؛
برای مثال در قصیده ۱ (۵۲) عدد ۱ به معنای قصیده اول در این کتاب و عدد ۵۲ به
معنای شماره این قصیده در دیوان چاپ دانشگاه تهران است.

در پایان بر خود واجب می‌دانم که از تمامی عزیزان و دوستانم که به نحوی
در کار پژوهشی یاریگرم بوده‌اند تشکر کنم.

غلام‌محمد طاهری مبارک

درآمد

«پس با ابوسعید [برادرم] به بازار آمده تا به دکان موزه‌دوزی [کفشگری] رسیدیم. موزه خود را دادم تا مرمت کند و از شهر بیرون رویم که ناگاه در آن طرف غوغایی برخاست و موزه‌دوز بر اثر آن روان شد. بعد از ساعتی بازگشت، پاره‌ای گوشت بر سر درفش کرده. من سؤال کردم که چه غوغا بود و این چه گوشت است؟ موزه‌دوز گفت: همانا در این شهر از جمله شاگردان ناصر خسرو شخصی پیدا شده بود، با علمای این شهر مباحثه کرده، قول او را فقها انکار داشته، هر یک به قول معتمدی تمسک می‌جویند و او از اشعار ناصر خسرو شعری بر طبق مطلب خود می‌خواند. فقها از جهت ثواب او را پاره‌پاره کردند و من نیز از گوشت او جهت ثواب بریدم. چون بر احوال تلمیذ خود اطلاع یافتم تاب در من نمانده و موزه‌دوز را گفتم: موزه به من ده که در شهری که شعر ناصر خسرو خوانند نمی‌توان بود. موزه را گرفتم و با برادر خود از نیشابور بیرون آمدم».^۱

این واقعه از شرح حال مجهول ناصر خسرو به نام «سرگذشت شخصی» در تاریخ ضبط شده است - و هر چند پژوهشگران آن را جعلی می‌دانند با واقعیت زندگی این شاعر همخوانی کامل دارد. اینکه وی به وسیله فقهای «کرامی» و شاید «حنفی» تکفیر شد و عامه قصد جانش کردند تا مجبور شد از خانه و کاشانه خود فرار کند و تا آخر عمر در ناحیه‌ای دوردست در دره یُمگان در تنهایی و غربت زندگی کند واقعیت است و اینها به دلیل اعتقادات اسماعیلی او بود.

۱. به نقل از: براون، ادوارد، *تاریخ ادبیات ایران*، ص ۳۲۸-۳۲۹. این سرگذشت در نسخه دیوان ناصر خسرو به سال ۷۱۴ هـ، که در کتابخانه اداره هند محفوظ است، آمده و در آغاز دیوان شاعر چاپ تبریز به طبع رسیده است. در نسخه‌های دیگر واقعه در شهر قزوین اتفاق افتاده است.

برای شناخت شعر ناصر خسرو ابتدا باید فرقه اسماعیلیه و شاخه‌های آن (مبارکيه، قرامطه و فاطميه) و پس از آن فضای اجتماعی - سیاسی حاکم بر روزگار او را بشناسیم. وی در زمان خود یک نوگرا و مبتکر به شمار می‌آمد که هرگز قصد بازی با واژه‌ها را نداشت. او احساس و اندیشه خود را در قالب ملموسی ریخت و به ریا، تزویر، زرق، جهل و نادانی به شدت حمله کرد. شعر او در تاریخ هزار ساله زبان و ادب فارسی به عنوان نمونه‌ای تمام عیار از «شعر اخلاقی» و «ادبیات تعلیمی» در جایگاهی ویژه قرار گرفت. او نه تنها اولین کسی بود که فلسفه و کلام را در قالب قصیده ریخت، که شعر «اعتراض» را هم به اوج رسانید.

اسماعیلیان (مبارکيه، قرامطه و فاطمیان)

از آنجا که ناصر خسرو اسماعیلیه فاطمی بوده است و فاطمیان نهضتی بودند که در سیر تاریخی جریان اسماعیلی پیدا شدند باید ابتدا بگوئیم آنها که بودند و چه می‌گفتند. «اسماعیلیه یکی از فرق شیعه که در اواسط قرن ۲ ق/۸ م پدیدار گشت و سپس به شاخه‌ها و گروههایی چند منقسم شد. اسماعیلیان، همچون شیعیان امامی، امامت را به نص می‌دانستند، اما درباره سلسله امامان پس از امام صادق (ع) با دیگر پیروان آن امام دچار اختلاف گشتند. این فرقه نام خود را از اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق (ع)، گرفته است. در حال حاضر اسماعیلیان که عمدتاً به شاخه نزاری این فرقه تعلق دارند، در بیش از ۲۵ کشور در قاره‌های آسیا و آفریقا و اروپا و امریکا پراکنده‌اند».^۱ پس از رحلت امام جعفر صادق (ع) در سال ۱۴۸ ق گروهی از پیروان آن حضرت از دیگر شیعیان امامی جدا شدند و گفتند که «اسماعیل» فرزند بزرگ امام صادق (ع) [که در سال ۱۳۳ ق درگذشت] امام است. آنان مرگ اسماعیل را منکر شدند و معتقد بودند که امام صادق (ع) صرفاً برای حفظ جان اسماعیل از دست عمال عباسی مرگ فرزندش را اعلام کرده است؛ پس در انتظار رجعت او باقی ماندند. گروهی از مؤلفان اینان را اسماعیلیه «خالصه» و گروهی دیگر «واقفه»

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ذیل «اسماعیلیه»، ص ۶۸۱.

می‌گویند. گروه دیگر مرگ اسماعیل بن جعفر در زمان پدرش را پذیرفتند و فرزند ارشد اسماعیل محمد را به امامت شناختند. به این گروه «مبارکيه» می‌گفتند.^۱ «اسماعیل و برادر تنی او عبدالله افطح - که امام جماعتی از امامیه، موسوم به فطحیه شد - بزرگ‌ترین پسران امام صادق (ع) از بطن فاطمه، نوه امام حسن (ع)، بودند. تاریخ ولادت اسماعیل نامعلوم است، ولی گفته شده که وی حدود ۲۵ سال از برادر ناتنی‌اش، امام موسی کاظم (ع) که در ۱۲۸ ق/ ۷۴۶ م متولد شده، بزرگ‌تر بوده است ... درباره محمد بن اسماعیل، هفتمین امام اسماعیلیه، نیز اطلاعات چندانی در دست نیست. محمد فرزند ارشد اسماعیل بوده که بنا بر روایات، هنگام فوت پدر ۲۶ سال داشته است و تولد او به احتمال قوی باید در حدود سال ۱۲۰ ق/ ۷۳۸ م واقع شده باشد. وی اندکی پس از ۱۴۸ ق/ ۷۶۵ م که اکثر شیعیان امامی حضرت موسی کاظم (ع) را به امامت شناختند، از محل سکناي خانوادگی خود - مدینه - به عراق مهاجرت کرد و زندگی پنهانی خود را آغاز نمود و به همین سبب به «مکتوم» اشتهار یافت. این مهاجرت مبدأ دوره «ستر» در تاریخ اسماعیلیان نخستین است که تا هنگام تأسیس خلافت فاطمیان و ظهور امام اسماعیلی به طول انجامیده است. محمد پس از مهاجرت، پنهانی و با نامهایی مستعار مانند «میمون» در بلاد مختلف می‌زیسته و ارتباط خود را با مبارکيه که مرکزشان در کوفه بود، همچنان حفظ می‌کرده است. او پس از مدتی اقامت در جنوب عراق، از بیم آزار مأموران عباسی که مدام در جستجوی وی بودند، به خوزستان رفته و بخش آخر عمر خود را در آنجا، در میان گروهی از پیروانش گذرانده بوده است. وی در دوره خلافت هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ق) و احتمالاً اندکی پس از ۱۷۹ ق در گذشته است»^۲.

شاید بتوان بر اساس نوشته‌های پژوهشگران اسماعیلی نکته‌ای را در شعر ناصر خسرو روشن کرد و آن محلی است که «محمد» امام اسماعیلی در «دوره ستر» در آنجا اقامت داشته است. دکتر دفتری این محل را «عسکر مکرم» ناحیه‌ای در بلاد

۱. ر.ک.: همان‌جا (منابع مؤلفان هم ذکر شده است).

۲. همان، ص ۶۸۲ و ۶۸۳.

خوزستان می‌نامد.^۱ ناصر خسرو در شعرش بدین محل اشاره کرده است که نکته مهمی است.

چون شکر عسکری آور سخن شاید اگر تو نبوی عسکری
دیگر اینکه نام مستعار «محمد»، «میمون» بوده است. می‌دانیم که عباسیان دو بار سندی را به امضای فقهای طرفدار خود تنظیم کردند و ادعای فاطمیان را که سلسله نسب خود را به حضرت علی (ع) و فاطمه (س) می‌رساندند، رد کرده، گفتند که نسب فاطمیان به یک مجوسی اهوازی به نام میمون قداح می‌رسیده است. در اینجا شاید بتوان به این نکته اشاره کرد که به علت تشکیلات منسجم و مخفی اسماعیلیه، عباسیان و مورخان نام مستعار اسماعیل را با فرد دیگری خلط کرده‌اند و آن اهوازی خود «محمد»، امام اسماعیلی، بوده است.

به هر حال، از تاریخ بعدی رهبران «دوره ستر» اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در دست نیست تا اینکه سرانجام یکی از آنان، یعنی عبیدالله مهدی که در سال ۲۸۶ ق به رهبری مرکزی اسماعیلیه رسیده بود، آشکارا مدعی امامت خود و اسلافش گردید و سپس خلافت فاطمیان را در شمال آفریقا بنیان نهاد.^۲ وی نظریات جدیدی را در اصول عقاید اسماعیلیه وارد کرد؛ از جمله اینکه دیگر در انتظار رجعت محمد بن اسماعیل به عنوان مهدی موعود اسماعیلیان نبود، بلکه برای خود و اجدادش که رهبران مرکزی قبلی بودند ادعای امامت داشت.^۳ از همین جا بود که یکی از بزرگ‌ترین رهبران تاریخ اسماعیلیه که نفوذ فراوانی در کوفه، یمن، بحرین و شبه جزیره عربستان داشت، یعنی حمدان قرمط، فرزند اشعث، نظریات جدید عبیدالله مهدی را نپذیرفت و ارتباط خود را با رهبری مرکزی قطع کرد؛ اما اندکی بعد ناپدید شد و جانشینش عبدان نیز به قتل رسید.

اسماعیلیان فاطمی از این زمان به بعد دولت مستقل و نیرومندی را به وجود

۱. همان، ص ۶۸۳.

۲. همان‌جا. و دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه. درباره امامان مستور رجوع کنید به: لوثیس، برنارد، تاریخ اسماعیلیان، ص ۹۶-۵۷.

۳. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ذیل «اسماعیلیه»، ص ۶۸۶.

آوردند که تا محرم سال ۵۶۷ ادامه داشت. زمان هشتمین خلیفه فاطمی یعنی مستنصر (۴۲۷-۴۸۷ ق) اوج حکومت آنان است که به «دوران طلایی» شهرت دارد. پس از مرگ او دولت فاطمیان به سراشیبی و سقوط نزدیک می‌شود و نهضت فاطمی به دو شاخه مستعلوی و نزاری، که از نامهای دو پسر مستنصر گرفته شده است، تقسیم می‌گردد. نهضت نزاریه با رهبری حسن صباح در ایران و طی ۱۷۱ سال حکومت رهبران آن در الموت ادامه یافت. ناصر خسرو در دوره مستنصر می‌زیسته است و در زمان اوست که به مصر می‌رود و از نزدیک تشکیلات اسماعیلیان را می‌بیند. سپس زیر نظر داعی الدعاة نامدار مستنصر، یعنی مؤید شیرازی، آموزش می‌یابد و با عنوان «حجت» که بالاترین مرتبه دعوت است و افراد عادی می‌توانند بدان دست یابند به مأموریت بزرگ خود برای تبلیغ مذهب فاطمی به خراسان باز می‌گردد.

نام اسماعیلیان نخستین

اسماعیلیان نخستین نهضت خود را «دعوت الهادیه» یا به طور ساده «دعوت» می‌گفتند. ناصر خسرو هم به جای اسماعیلیه «دعوت» را به کار برده است. هانری کربن درباره «دعوت» می‌نویسد: «اگر امت اسماعیلی به عنوان «دعوت» به «توحید» باطنی مشخص گردیده برای آن است که عقل اول پیش از خلقت زمانها و آفرینش اعصار و قرون به کلیه صور نور ملأ اعلای ملکوتی صلا در داد. این دعوت «در آسمان» آغاز گردید؛ دعوتی که «در آسمان» رخ داد دعوتی ازلی است و «دعوت» اسماعیلی فقط شکل زمینی آن است که مخصوص عهد محمدی (ص) در دوره فعلی نبوت می‌باشد»^۱.

در اینجا لازم است با دو اصطلاح دیگر یعنی «دعوت قدیم» و «دعوت جدید» آشنا شویم. به جریان اسماعیلیان نخستین که سرانجام در دولت فاطمی در مصر تا سال ۵۶۷ ادامه یافت «دعوت قدیم» و به جریان نهضت اسماعیلیه شاخه نزاری که در الموت در ایران به رهبری حسن صباح در سال ۴۸۳ ق پایه‌ریزی شد و تا سال ۶۵۴ ق

۱. کربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۱۱۲.

یعنی ۱۷۱ سال ادامه یافت، «دعوت جدید» می‌گویند. با توجه به مطالب مذکور می‌توان فرضیه دیگری را هم بیان کرد؛ به عبارتی، گفتیم که به تمام گروههایی که پس از امام جعفر صادق (ع) به امامت اسماعیل اعتقاد داشتند به طور عام «اسماعیلیه» می‌گویند. آنچه مسلم است اسماعیل پایه‌گذار این مذهب نیست، بلکه به پیروان او «اسماعیلیه» می‌گویند. بعد از مرگ اسماعیل گروهی مرگ او را منکر شدند که به آنان «اسماعیلیه خالصه» و نیز «واقعه» می‌گویند و گروهی مرگ او را پذیرفتند و محمد فرزند بزرگ اسماعیل را امام دانستند که به آنان «مبارکيه» می‌گویند. ذکر این نکته شایان توجه است که «امروز مشخص شده است که یکی از نامهای مستعار اسماعیل، «مبارک» بوده است»^۱. پس در اینجا می‌توان این فرضیه را عنوان کرد که بعید نیست پیروان این فرقه افزون بر آنکه خود را «اهل دعوت» می‌نامیدند «مبارکيه» نیز می‌نامیدند و این اصطلاح بین افراد فرقه رواج داشته است. همچنین گفتیم که سرانجام از میان کسانی که مرگ اسماعیل را پذیرفته بودند و می‌گفتند که محمد پسر اسماعیل امام هفتم است و به مهدویت او اعتقاد داشتند و تحت رهبری حمدان قرمط در انتظار رجعت او ماندند، اصلاحات مرکزیت فرقه به رهبری عبیدالله مهدی را پذیرفتند و به «قرامطه» مشهور شدند.

ناصر خسرو نیز به «قرمطی» اشاره کرده است:^۲

نام نهی اهل علم و حکمت را رافضی و قرمطی و معتزلی

در اینجا برای روشن شدن مطلب بهتر است به «باطنیه» که بعدها اسماعیلیه نیز گفته شد، اشاره کنیم. «باطنیه» عنوانی کلی برای فرقه‌هایی از شیعیان به ویژه اسماعیلیان است. «در حقیقت صفت «باطنی» بیشتر نامی برای یک روند و گرایش فکری است، نه عنوانی برای طایفه یا طوایف مذهبی معین و نیز گفته شده است که چون باطنیان در شرایط دشوار اجتماعی کار می‌کرده‌اند، پیوسته عقاید و نقشه‌های سیاسی و نام و جای رهبران خویش را به شدت از مردم پوشیده می‌داشته‌اند و اغلب

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ذیل «اسماعیلیه»، ص ۶۸۲.

۲. دیوان ناصر خسرو، ص ۲۸۷.

دیده می‌شده که در برابر پرسشها می‌گفته‌اند: این پنهان است؛ این از اسرار پوشیده است و مسأله‌ای است باطنی و درونی که به لحاظ این عنصر اجتماعی نیز این طوایف «باطنی» خوانده شده‌اند. صفت مشخص و همگانی و برجسته‌ای که در همه طوایف و مذاهب و فرقه‌های باطنی دیده می‌شود، گرایش نیرومند ایشان به این است که بگویند در نصوص دینی (کتاب و سنت) و نیز احکام و قواعد آن هر ظاهری را باطنی است که این ظاهر فقط به صورت رمزی بر آن دلالت می‌کند و در حقیقت از اشاره‌ای به آن فراتر نیست. اینان اغلب بسیاری از آیات قرآن را نیز از معنی ظاهری آن تأویل می‌کنند و برای آن معنی پوشیده دیگری می‌آورند.^۱ آنان همواره به این حدیث استناد می‌کنند که «ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة ابطن» که مولوی آن را در شعری چنین آورده است:^۲

همچو قرآن که به معنی هفت توست خاص را و عام را مطعم دروست
از سخنان عظاملك جویی درباره باطنیان^۳ بر می‌آید که: (۱) باطنیان گاه تأویلهای خود را برای مقاصد اجتماعی انجام می‌دادند؛ (۲) آنان با فلسفه یونان آشنایی داشتند و می‌کوشیدند دین و فلسفه را تلفیق کنند؛ کاری که اخوان الصفا به خوبی انجام دادند.

نامهای اسماعیلیان در تاریخ

در جمع‌بندی کلی می‌توان نامهای اسماعیلیان را در تاریخ چنین آورد؛ البته مشخص است فرقه‌ای که دارای تشکیلات پنهانی است و در مناطق جغرافیایی وسیعی فعالیت دارد نامهای متعددی می‌یابد که گاه دشمنان، گاه طرفداران و گاه خود به تشکیلاتشان می‌دهند. بعضی از این نامها که گاه شاخه‌ای از اسماعیلیان اند عبارت‌اند از: اصحاب دعوت، اصحاب الدعوة الهادیة، اهل تأیید، اهل تأویل، اهل حقایق،

۱. دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ذیل «باطنیه»، ص ۴۸.

۲. مثنوی نیکلسون، دفتر سوم، ب ۱۸۹۷.

۳. ر. ک.: جویی، شمس‌الدین محمد، تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۱۴۲-۱۴۳.

تعلیمیه (اصحاب تعلیم)، سبعیه (سبعی، سباعی به معنای هفت امامی)، مبارکیه، خالصه، واقفیه و باطنیه. القابی که دشمنان این فرقه و دیگران بر آنان نهاده بودند عبارت‌اند از: قرامطه، رافضی، اباحیه، زنادقه، ملاحده، مجوس، خرمدینه، حشاشین، محمره، بابکیه، فداییان، مزدکیه و ثنویه. شاخه‌های معروف آن مأمونیه، خلفیه، مستعلویه، نزاریه (صباحیه یعنی الموتیان)، طیبیه، حافظیه، داوودیه، سلیمانیه، بهره (= بهرا)، خوجه (خوجا)، دروزیان و ... است.

اسماعیلیان و اخوان‌الصفاء

«ارتباط گروه مؤلفان موسوم به اخوان‌الصفاء و مجموعه ۵۲ رساله معروف آنان با نهضت اسماعیلیه اکنون قابل تردید نیست، اگر چه ماهیت خاص این ارتباط هنوز مبهم مانده است»^۱. الفاخوری می‌نویسد: «اسماعیلیان نخست در خفا عمل می‌کردند و سازمانهای مخفی تأسیس کردند. از این جمعیتها یکی جمعیت اخوان‌الصفاء بود اخوان به همان روش باطنی و اسماعیلی می‌خواهند شریعت را به علم پیامیزند [آنها معتقدند که] ... نبوت فیضی است از نفس کلی بر نفس نبی که جزئی است ... اخوان می‌گویند: قیامت به معنی برخاستن شدید نفس است از گرفتاری و بلا و بعث برانگیخته شدن و بیداری نفس است از خواب غفلت»^۲. وی اشتراک اخوان‌الصفاء با اسماعیلیه را به طور خلاصه این گونه آورده است:^۳

۱. از نظر آنان ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع)، بهترین اوصیاء است و این می‌رساند که آنها شیعه هستند؛

۲. اخوان علوم خفیه را مخصوص اهل بیت می‌دانند و بدین طریق از مذهب

۱. درباره ارتباط اخوان و اسماعیلیان رجوع کنید به: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۲۵۳

به بعد و نیز ج ۸، ص ۶۹۵. و الفاخوری، حنا و خلیل‌الجبر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی،

ص ۱۷۱. و تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۱۰۱.

۲. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۱۷۰ و ۲۱۷.

۳. همان، ص ۲۰۳-۲۰۹.

باطنی اسماعیلی خود پرده برمی دارند؛^۱

۳. اخوان الصفا به عدد توجه بسیار داشتند و هر چیز را بدان راجع می ساختند و هر پدیده را با عدد تفسیر می کردند و همه اینها از روشهای اسماعیلیه و شیعه باطنی است. ایشان بودند که به اعداد و حساب جمل روی آوردند و موجودات را با این روش خاص تفسیر می کردند و می خواستند از راه علم اعداد اسرار آینده را دریابند؛

۴. آنان خلافت بنی عباس را خلافت ابلیس می دانستند؛

۵. از نظر آنان برای امامان دو دور وجود دارد: دور کشف و دور ستر؛

۶. اخوان معتقدند که ادیان را باطن و ظاهری است.

علاوه بر اینها می توان به موارد متعدد دیگر در جهان بینی و دین شناسی اسماعیلیه اشاره کرد که با اخوان الصفا مشترک اند.^۲

اسماعیلیان و صوفیه

آیا می توان اعتقاد صوفیه را به باطن قرآن و تأویل آیات آن و نیز اعتقاد آنها را به «قطب» که مقامی شبیه «امام» اسماعیلی است، تصادفی فرض کرد. آیا تصادفی است که حلاج و عین القضاة همدانی را داعی قرمطی و باطنی نامیده اند. برتلس در یادنامه ناصر خسرو از عرفان او سخن گفته است و هانری کربن نیز بین عرفان باستان و عرفان اسماعیلی رابطه ای را مشخص می کند.^۳ این نکته که «فلسفه» سرانجام به عرفان و ولادت روحانی ختم می شود موضوع ساده ای نیست. در لابه لای اشعار ناصر خسرو نیز رگه ها و لایه های فراوان عرفانی وجود دارد. این همه نکوهش جهان و گریز از دنیا، ترک لذت جسمی و به تعبیر او لذت بهیمی همه و همه با فضا و روح عرفانی حاکم بر جامعه ایرانی در سده های چهارم و پنجم هجری قمری همخوانی دارد.

۱. ناصر خسرو نیز در اشعارش از «دانش مضمر» و «علم نهانی» سخن گفته است.

۲. درباره موارد دیگر رجوع کنید به: *دائرة المعارف تشیع*، ج ۳، ص ۲۹. و *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۷، ذیل «اسماعیلیه».

۳. *تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۹۹.

تعبیرات او از جسم و جان رنگ و بویی عارفانه دارد:

تن زمینی است میارایش و بفگن به زمینش جان سمائی است بیاموزش و بربر به سماش
قصیده ۱۴۱ دیوان ناصر خسرو کاملاً عارفانه است - هر چند برخی از پژوهشگران معاصر، مانند دکتر شفیعی کدکنی،^۱ این قصیده را از او نمی‌دانند. مطلع قصیده این است:

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم

ناصر خسرو در بسیاری از موارد حج را عرفانی دیده است:

اندر حرم آی، ای پسر، ایراک نمازی کان را به حرم در کند از مزد هزار است
بشناس حرم را که هم اینجا به در توس با بادیه و ریگ و مغیلائت چه کار است؟
که به یاد می‌آورد شعر معروف عرفانی را:
ای قوم به حج رفته کجائید کجائید بیرون ز شما نیست، شمائید، شمائید
او در اشعارش تعابیر صوفیه مانند خوف و رجا و بقا و فنا را به کار برده است و از بزرگان تصوف به نیکی یاد می‌کند.

هانری کربن می‌نویسد: «پس از ویران شدن الموت اسماعیلیه با قبول خرقة تصوف وارد مرحله‌ای پنهانی گردیدند. تأثیر این مسلک در تصوف و به طور کلی در روحانیت ایرانی موجب یک ارتباط و توافق نظری شد که مسأله مبادی و معانی تصوف را از دریچه‌ای نو مورد توجه قرار داد و به همین دلیل اسماعیلیان بسیاری از معاریف و سرشناسان تصوف را از خود می‌دانند؛ من جمله سنایی، عطار، جلال‌الدین رومی را و معتقدند که شمس تبریزی در مورد جلال‌الدین نقش حجّت را برعهده داشته است و عزیر نسفی، قاسم انوار و غیره را نیز اسماعیلی پنداشته‌اند».^۲

اوضاع اجتماعی - سیاسی حاکم بر ایران در دوره ناصر خسرو

البته این نکته برای ما اهمیت دارد که بدانیم شاعر ما در چه فضایی شعر سروده است

۱. در این باره رجوع کنید به: /سرار التوحید، ص صد و یک.

۲. تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۱۲۵-۱۲۶.

و چرا مدینه فاضله خود و جامعه‌اش را در گرویدن به مذهب اسماعیلیه فاطمی دیده است. شایان ذکر است که در دوره ناصر خسرو خراسان به دست حکومتگران غاصب دست به دست می‌شد:

نگه کنید که در دست این و آن چو خراسان به چند گونه بدیدید مر خراسان را
و در شعر دیگری سرزمینش را مانند نان ارزنی می‌بیند که در میان سگان افتاده است:
بخاصه تو ای نحس خاک خراسان پر از مار و کژدم یکی پارگینی
بر آشفته‌اند از تو ترکان نگوئی میان سگان در، یکی ارزنینی
او در قصیده دیگری اوضاع کلی و سیمای واقعی سرزمینش را این گونه می‌آورد:

چاکر نان پاره گشت فضل و ادب علم به مکر و به زرق معجون شد
زهّد و عدالت سفال گشت و حجر جهل و سفه زرّ و درّ مکنون شد
ناصر خسرو در بسیاری از اشعارش نکاتی در این باره آورده است. راستی چرا خراسان معدن دیوان شده بود و از این سرزمین بلا می‌روید؟ واقعیت این است که ایران تا قرن چهارم آستان بسیاری از حوادث بوده است. حوادثی که به نهضت‌های ملی و مذهبی انجامید. الفاخوری می‌نویسد: «امویها بر سنت پیغمبر و خلفای راشدین خط بطلان کشیدند و حتی کسانی را که اسلام آورده بودند به پرداخت جزیه و خراج واداشتند. از این پس اسلام آورندگان روی به تقلیل نهادند، خشم و نارضایتی عمومیت یافت و انقلابات و شورشها فراوان گشت ... در عهد عباسی نیز نه تنها اوضاع بهبود نیافت، بلکه ناگوارتر شد. عباسیان که بر کشیدگان ایرانیان بودند می‌خواستند میان عرب و عجم مساواتی برقرار کنند؛ از این رو، به سران و بزرگان قوم مرتبت بخشیدند و نتیجه این شد که طبقه ضعیف میان دو نیروی مقتدر خلافت و اشراف خرد شد. عنصر ایرانی اگر چه در عصر عباسی نفوذ فراوان به دست آورد، ولی همچنان به دین قدیم خود که اسلام بدان پایان بخشیده بود و زبان ملی خود که اینک زبان عربی در معاملات رسمی جایگزین آن گشته بود علاقه می‌ورزید و این امر موجب بروز پاره‌ای انقلابات علیه عباسیان گردید. این انقلابات از خروج سنباد

(۱۳۷ هـ) تا آخرین قیامی که به سقوط خلافت انجامید ادامه داشت.^۱ او سپس از جنبش مزدکیان، خرمیان، بابکیان و نیز ابومسلم خراسانی سخن گفته است.^۲ ناصر خسرو در اشعار خود عباسیان را به شدت مورد حمله قرار داده و بارها به نکوهش ابومسلم که به عباسیان کمک کرده پرداخته است.

بعدها طاهریان، صفاریان و سپس سامانیان در پی کسب هویت ایرانی خویش برآمدند. عباسیان چاره را در آن دیدند که برای کنترل ایران «ترکان» را به خراسان بزرگ کوچ دهند و آنان را بر ایرانیان مسلط سازند. نفوذ آنان به قدری زیاد بود که «القادر بالله» حسنک وزیر را در غزنین بازداشت می‌کند و سرانجام در دوره مسعود غزنوی او را به دار می‌کشند. خلیفه بر همه شئون زندگی مردم تسلط دارد. «بیهقی» چه زیبا شخصیت «بوسهل زوزنی» را که از طرف خلیفه مأمور کشتن حسنک است و پیوسته «مسعود» را از خشم خلیفه می‌ترساند، نشان داده است.^۳ به هر حال، عنصر ایرانی از حکومت بیرون رانده شد و مقاومت‌های محلی در هم شکست. سرانجام ایرانیان چاره کار را در نهضتی فرهنگی یافتند که بیشتر با نام «شعوبیه» معروف است. آنان به این نتیجه رسیدند که باید در دانش‌اندوزی سرآمد شوند و کار را با نهضت عظیم ترجمه از زبانهای یونانی، هندی، سریانی شدت بخشیدند. این کار مقدمه‌ای برای ظهور دانشمندان برجسته در علوم مختلف بود. وزیران و امیران محلی آل سامان، آل زیار، آل بویه و ... علما را تشویق می‌کردند. توجه به فلسفه فزونی یافت. کم‌کم ایرانیان وارد جدالهای مذهبی شدند. مبارزه فکری بین دو مکتب عمده قرن چهارم یعنی معتزله و اشاعره به اوج خود رسید. در اینجا است که ما به دو همشهری ناصر خسرو بر می‌خوریم که از مشاهیر متکلمین معتزله بودند: ابوزید احمد بن سهل البلخی (م ۳۲۲) که شاگرد «کندی» و استاد محمد بن زکریای رازی بود و او را «جاحظ خراسان» لقب داده بودند و ابوالقاسم عبدالله بن احمد الکعبی البلخی

۱. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۲. همان، ص ۱۶۱-۱۶۴.

۳. ر.ک.: طاهری مبارکه، غلام محمد، ریخت و درونمایه داستان، تهران: ۱۳۷۴.

(م ۳۱۹) که رئیس معتزله بغداد بود.^۱ «خانه حکمت» یعنی بلخ از میدان‌داران این نهضت فرهنگی بود. علوم عقلی آن‌چنان به اوج رسید که قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم را «قرن طلایی» تاریخ علوم در جهان می‌شمارند. رازی، فارابی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی، ابوسهل مسیحی، علی بن عباس مجوسی اهوازی و ... همه از نامداران این دوران هستند. «اخوان‌الصفاء و خلان‌الوفا» طبقه‌ای از حکمای ایرانی قرن چهارم‌اند که سعی در نزدیک کردن حکمت یونانی و دین اسلام داشتند.^۲ در چنین شرایطی حکومت‌های غیرایرانی به پشتگرمی عباسیان و با تکیه بر مذهب کرامی و دیگر مذاهب رسمی، دیگران را «رافضی»، «قرمطی» و ... می‌نامیدند و همواره می‌کوشیدند تا بگویند: «دولت اسلامی در واقع خلافت است و خلیفه حاکمیت خدا را اعمال می‌کند». از همین جاست که عصیان، مقاومت و ستیز پا می‌گیرد و روشنگران قوم چاره می‌اندیشند؛ در چنین شرایطی است که ناصر خسرو برای برانداختن عباسیان که آنان را غاصبان دین و خلیفه‌اللهی می‌داند دست به مبارزه می‌زند و به فاطمیان می‌پیوندد؛ در چنین فضایی است که صدای پای اسب جهان پهلوان همیشه تاریخ به گوش می‌رسد؛ دین و دلاوری مردان و زنان سربدار، فلسفه و حکمت خیام، تیزهوشی و نبوغ ابوالفضل بیهقی، عرفان و جسارت ابوالحسن خرقانی، انال‌الحق گفتن حلاج و ... همه و همه محصول چنین شرایط تاریخی - سیاسی در دوره‌های مختلف است. ناصر خسرو - شاعر ما - نیز در یکی از چنین فضاها تاریکی مشعل فروزان «خرد» را روشن می‌کند. او به راستی وجدان بیدار زمان خویش است که «در شبهای بی‌روزن خضرای» با باد مشرق سخن می‌گوید و ما هنوز هم می‌توانیم آوای غریبانه او را از دل کوههای یمگان دره بشنویم. ناصر خسرو «در ماه ذی‌القعدة سال ۳۹۴ برابر با سال ۳۸۲ ش به دنیا آمد»^۳ و در سال ۴۸۱ ق در دره یمگان بدرود حیات گفت. وی در دوران جوانی و تا چهل و دو سالگی در

۱. ر.ک.: صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۲۷۸-۲۸۳.

۲. همان، ص ۳۱۹.

۳. همایی، جلال‌الدین، تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۱۶-۱۲۳.

دستگاه غزنویان و سپس سلجوقیان دارای شغل مهم دبیری بوده است. او در ماه جمادی‌الآخر سال ۴۳۷ دچار تحولی عظیم می‌شود که خود آن را [به شیوه متصوفه] در نتیجه خوابی می‌داند که در جوزجانان دیده است^۱ و از این زمان به بعد سفر هفت ساله‌اش را شروع می‌کند. وی در این سفر به قاهره مرکز اسماعیلیه فاطمی می‌رود و پس از آموزش نزد مؤید شیرازی با عنوان حجّت برای تبلیغ این مذهب به خراسان باز می‌گردد.

ناصر خسرو از قبل از این دوران، یعنی قبل از سفر به قاهره، همواره به تلخی یاد می‌کند:

به چاه اندرون بودم آن روز من برآوردم ایزد به چرخ ائیر
گر آنگه به دنیا تنم شهره بود کنون بهترم چون به دینم شهر
کنون میر پیشم ندارد خطر گر آنگه خطر داشتم پیش میر
او در شعرش آشکار می‌سازد که از چهل و دو سالگی به مذهب جدید
گرویده است:

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو جویان خرد گشت مرا نفس سخنور
وی در صفر سال ۴۳۹ وارد قاهره می‌شود و تا ذی‌الحجه سال ۴۴۱ در آنجا می‌ماند. به مکه می‌رود و دوباره به قاهره باز می‌گردد و سرانجام در جمادی‌الثانی سال ۴۴۴ وارد بلخ می‌شود. در آن هنگام پنجاه ساله است. در بلخ شروع به تبلیغ آیین خود می‌کند، اما طرد می‌شود؛ به همین دلیل به مازندران که جوئی شیعی دارد می‌رود. پس از بازگشت به بلخ مردم به او لقب «بددین» می‌دهند. عوام قصد جانش می‌کنند. سرانجام مجبور می‌شود به دره یمگان در سرزمین بدخشان که امروز جزوی از افغانستان است پناه ببرد. او در بسیاری از اشعارش از آوارگی خود و این حادثه سخن گفته است.

از کتابهای معروف او، علاوه بر دیوان اشعار، می‌توان از *زاد‌المسافرین*، *جامع‌الحکمتین*، *وجه دین*، *خوان‌الاحوان*، *روشنایی‌نامه* و *سعادت‌نامه* نام برد و از

۱. منظور تغییر ناگهانی احوال اوست؛ آنگونه که در سنایی، عطار و ... می‌بینیم.

کتابهایی که نام آنها را آورده اما تاکنون چاپ نشده است می‌توان به عجایب الصنعة، لسان العالم، اختیارالامام و اختیارالایمان، بستان العقول، اکسیر اعظم، کنزالحقائق، قانون اعظم، دستور اعظم و المستوفی اشاره کرد.^۱

نگاهی گذرا به چند ویژگی سبک‌شناختی در شعر ناصر خسرو سخن گفتن از سبک ناصر خسرو البته کتابی مفصل را می‌طلبد، ما در اینجا به اختصار برجسته‌ترین ویژگیهای شعر او را از منظر زبان و شکل (یا فرم و ریخت) بر می‌شماریم.

در عصری که قصیده وسیله‌ای برای محکم کردن پایه‌های قدرت عناصر غیر ایرانی مانند سلجوقیان و غزنویان بوده است و زورمندان می‌کوشیدند تا به یاری سحر و افسون کلام مشروعیت یابند و مردم را با زبان خودشان از سرکشی بازدارند، ناصر خسرو قصیده را در خدمت روشنگری به کار می‌گیرد و به آن رنگ فلسفی می‌دهد.

انضباط فکری و روش او در محور عمودی قصایدش به خوبی آشکار است؛ به طوری که اگر خواننده‌ای سه یا چهار قصیده شاعر را - به طور اتفاقی - انتخاب و آنها را به طور دقیق تشریح و تحلیل کند می‌تواند به خوبی به عمق اندیشه، ساختار فکری و زبانی و روش بیانی او پی ببرد؛ در حالی که با نگاه سطحی به شعر او تصور می‌شود وی دچار تناقض‌گویی و تضاد شده است؛ برای مثال وی در شعرهایی به شاعران مداح می‌تازد و آنان را ستورانی می‌داند که به دنبال چریدن‌اند، اما خود در قصیده‌ای نیست که مدح مستنصر را نگفته باشد و این امر به نظر خواننده تضاد و تناقض‌گویی است. با نگاهی ژرف به اشعار او در می‌یابیم که وی با اعتقاد کامل «فاطمیان» و «مستنصر» را «پسران علی (ع)» می‌داند و مدح آنان از روی ایمان مذهبی است، نه برای دریافت پاداش و صله این جهانی.

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره زندگی او می‌توانید به مقدمه عالمانه تقی‌زاده بر دیوان تصحیح مرحوم تقوی (ص ۷۱-۹) مراجعه کنید.

از دیگر موارد اشکال برای خواننده شعر ناصر خسرو هنگامی است که این شاعر از اعتقادات دینی سخن می‌گوید و از مسائلی چون معاد، بهشت و دوزخ به نوعی دیگر و با نگاهی به جز آنچه ما بدان باور داریم، صحبت می‌کند؛ بدین دلیل که بر طبق اعتقاد خود و بر مبنای اصول فکری مذهب اسماعیلیه فاطمی سخن می‌گوید و این مسائل را تأویل می‌کند.

او بر شعر و عناصر و اجزاء آن به خوبی تسلط دارد و وزنهایی را که با محتوا و مضمون هر قصیده هماهنگی و همخوانی کامل دارد برای هر یک انتخاب کرده است؛ به طوری که نمی‌توان از نظر ساختاری بر شعر او ایراد اصولی وارد کرد؛ برای مثال وی در قصیده‌ای می‌گوید:

چون که نکو ننگری جهان چون شد؟ خیر و صلاح از جهان جهان چون شد؟
هیچ دگرگون نشد جهان جهان سیرت خلق جهان دگرگون شد ...

همان طور که ملاحظه می‌شود ردیف قصیده در بیت اول «چون شد» است ولی از بیت دوم «شد» ردیف است و خواننده ناآشنا به شعر ممکن است این امر را عیب بدانند؛ در حالی که یک قاعده است. در شعر معروف خیام می‌خوانیم:

افسوس که نامه جوانی طی شد وان تازه بهار زندگانی دی شد
دوری که ورا نام جوانی کردند افسوس ندانم کی آمد کی شد

بیشتر رباعیات جلال‌الدین دوانی نیز چنین است، یعنی برخلاف «مطلع» از بیت دوم ردیف کوتاه شده است. حافظ نیز چنین کرده است:

در آ که در دل خسته توان در آید باز بیا که در تن مرده روان در آید باز
بیا که فرقت تو چشم من چنان در بست که فتح باب وصال مگر گشاید باز^۱

شعر ناصر خسرو در آنجا به اوج می‌رسد که از زمانه شکایت می‌کند و از غریبی سخن می‌گوید و در آنجاست که انسان به بزرگی اندیشه و روح او پی می‌برد. اگر وی گاه در قصیده‌ای از دلتنگیها و نداری خود سخن می‌گوید و در قصیده‌ای دیگر که پای دین و مذهب به میان می‌آید، نداشتن ملک و ضیاع را هیچ

۱. ذکر این گونه موارد را چه اینجا و چه در متن مدیون استاد جمشید مظاهری هستم.

می‌شمارد، دچار تناقض‌گویی نشده و خواننده شعر او باید به این نکات توجه کند. در شعر ناصر خسرو «تکرار» به فراوانی ملاحظه می‌شود؛ بدین دلیل که او شیوه استدلالی و توصیفی را به کار می‌گیرد.

قصاید او در تشبیب و مقدمه همواره چون سیل خروشان است که همه چیز را از ابتدای حرکت در مسیر خود ویران می‌کند و سپس بعد از مدتی در بستر آرامی جریان می‌یابد؛ به عبارتی، او ابتدا به ویران کردن ذهنیت خواننده می‌پردازد و پس از آنکه او را به فکر واداشت در مسیری که می‌خواهد می‌کشاند و با ستایش دین و طاعت و دانش که زیر بنای اصلی تفکر اوست خواننده را به ساختن دنیایی تازه دعوت می‌کند. وی گاه قصیده‌اش را با پرسشی حکیمانه شروع می‌کند و سپس آن را به یک خطابه بلند و بلیغ تبدیل می‌سازد. دکتر غلامحسین یوسفی می‌نویسد: «آهنگ کوبنده و با صلابت بسیاری از قصاید او متناسب با همان رگبار سیل آسای نصایح عتاب‌آمیز و آگاهاندها و بیم‌دانه‌هاست و رعد و برق وعد و وعیدها که از کوهسار یمگان چون سنگهای بزرگ فرو می‌غلند و انفجار همان «کوهی» است که شاعر در جگر داشته»^۱.

به نظر می‌رسد که خواننده شعر او باید متوجه نکات ذیل باشد:

۱. از آنجا که اسماعیلیان و به تبع آنان ناصر خسرو همیشه به دنبال نخبگان جامعه بوده‌اند و هیچ‌گاه به طور وسیع در صدد جلب عامه مردم بر نیامده‌اند، چون نظام فکری آنان عقلی و استدلالی و با روش منطقیان و پر از مفاهیم فلسفی و کلامی بوده است و اینها نمی‌توانست مورد توجه عامه باشد، بنابراین شعر ناصر خسرو هم متوجه افراد و مجامع خاصی بوده است. خود او بارها تأکید کرده که «اهل فضل و خرد و نه عام نادان» برای او اهمیت دارند.

۲. از آنجا که شعر شاعر ما آمیزه‌ای از کلام، فلسفه، سیاست و نیز آکنده از مسائل اجتماعی است، جاذبه‌های شعرهای عاطفی را ندارد و از شور و هیجانات قلبی در آن به طور گسترده خبری نیست.

۱. یوسفی، غلامحسین، چشمه روشن، تهران: علمی، ۱۳۶۸، ص ۷۷.

۳. شیوه بیانی ناصر خسرو به گونه‌ای است که خواننده دچار سردرگمی می‌شود؛ به عبارتی، کلام او در بسیاری از موارد دچار تعقید لفظی و معنایی است به طور مثال:

از سنگ خاره رنج بود حاصل بی‌عقل مرد سنگ بود خاره
 که مصراع دوم بدین ترتیب است: مرد بی‌عقل سنگ خاره بُود. یا:
 اندر طلب حکم و قضا بر در سلطان مانند عصا مانده شب و روز به پائید
 که بدین معنی است: برای گرفتن منصب قضا، شب و روز بر درگاه سلطان مانند
 عصا ایستاده‌اید.

۴. شاید بتوان گفت ناصر خسرو از معدود شاعرانی است که واژه‌های نامأنوس، مشکل و مهجور را به فراوانی در شعرش آورده است. هر چند قصیده چون شعری فنی، فاخر و با صلابت است آوردن چنین واژه‌هایی در آن طبیعی است، منظور ما زیاده‌روی در این مورد است که باعث می‌شود خواننده ارتباط کمتری با شعر او داشته باشد. انتخاب قوافی مشکل، دشواری شعری او را دو چندان می‌کند. او سپاس را با قرطاس، فرناس، نحاس، فاس، نخّاس، راس، هرماس، اخماس، مِکاس، انقاس، روّاس و ... قافیه کرده است و گله را با مله، خله، آمله، زیمله، کشکله، قوفله، حنظله، مصقله و

۵. برای فهم شعر ناصر خسرو داشتن اطلاعاتی خاص در زمینه‌های مختلف ضروری است؛ چرا که او بارها در شعرش بدین نکته اشاره کرده که همه علوم زمانه را فرا گرفته است. او از ارثماطیق (حساب)، اشکال اقلیدس (هندسه)، علم اشکال مجسطی (نجوم)، الوان احوال عقاقیر (طب و داروشناسی) و اصول عقاید مذاهب گوناگون (ملل و نحل)، سخن گفته است. افزون بر این تسلط او بر قرآن، حدیث، فقه، کلام و امثال و اشعار عرب باعث شده که در جای‌جای اشعار خود به آنها اشاره کند؛ بنابراین، فهم شعر او نیاز به دانستن مقدمات بسیاری دارد که برای خواننده معمولی مشکل ایجاد می‌کند.

۶. خواننده شعر ناصر خسرو اغلب گمان می‌کند که شعر او شخصی است و در آن شاعر مشکلات و مصائب خود و مذهب خود را بازگو می‌کند و مفاهیم عامی

چون عشق، می و توصیف زیباییهای زنانه آن چنان که در شعر نظامی و دیگران آمده، در شعر او نیامده است. خود او می گوید:

غزال و غزل هر دوان مر تو را نجویم غزال و نگویم غزل
او از واژه‌هایی مانند دل‌بند و دل‌بر فقط چند بار استفاده کرده است، آن هم نه در مقام عشق؛ بنابراین، مضامین و اصطلاحات رایج شعر شاعران دیگر در قصاید او وجود ندارد؛ البته در آنجا که از غربت و آوارگی یا از درد مردم سخن می گوید، خواننده راحت تر می تواند با او ارتباط یابد.

۷. حمله بی پروای او به جهل و نادانی گاه با تندترین الفاظ همراه می شود و خواننده‌ای که نگاهی سطحی به شعر او دارد ممکن است این اشعار برایش جاذبه‌ای نداشته باشد.

۸. ناصر خسرو در محور عمودی کلام قصیده را با مضمونی خاص شروع می کند یا به وصف ابر، طبیعت، خزان و روزگار می پردازد یا چیستانی می آورد؛ اما به محض آنکه کلمه‌ای مانند دین، علم، خرد، سخن و ... می آورد قصیده را به سویی می کشاند که عموماً تعریف موارد مذکور است و سپس توجه خواننده را به این موضوع جلب می کند که علم، خرد و ... را باید در خانه پیامبر جست؛ آنگاه به حضرت علی (ع) گریز می زند و سرانجام سخن را به فاطمیان می کشاند.

۹. ناصر خسرو شاعر تمام عیار شعر زهد و مناقب است؛ شعری که در آن پند و اندرز فراوان است و خواننده طبیعی است که با این نوع اشعار تعلیمی کمتر ارتباط می یابد.

۱۰. او اصطلاحات خاصی را به کار می برد که خواننده برای درک شعر او باید با آنها آشنایی یابد. برای مثال او از ترکیب و اصطلاح «خط خدا» بسیار نام می برد و منظورش همه مظاهر آفرینش است، یا اصطلاح «یاران» که منظورش خلفای راشدین به ویژه سه خلیفه نخست است، یا اصطلاحات اسماعیلی مانند جد و فتح و خیال و یا واژه‌هایی که بدون شناخت جهان‌بینی اسماعیلی نمی توان شعر او را فهمید.

واژه‌سازی و واژه‌گزینی ناصر خسرو در شعر

اکنون به ذکر چند نکته درباره ساختار نحوی شعر ناصر خسرو می‌پردازیم.
۱. آوردن «ک» تصغیر و نیز تحقیر؛ مانند کودکک، حُجرگک، انگشتک و قطرگک.

۲. آوردن «-ش» نه تنها در آخر «بُن مضارع» (که قاعده عام در ساختن اسم مصدر فارسی است) بلکه اضافه کردن آن به «صفت» و «بُن ماضی»؛ مانند رهایش: از که جویم جز که از فضلت رهایش را سبب؟ - البته در فارسی معدود مثالهای دیگری نیز از این دست موجود است که در آنها پسوند «-ش» به بن فعل افزوده نشده است (مانند پیدایش و گنجایش) - بودش: زیرا که به حکمت سبب بودش مایید.

۳. تخفیف واژه‌ها و افعال. ناصر خسرو به طور وسیع واژه‌ها و افعال را تراش داده است؛ مانند غمگن: غمگین، رنگن: رنگین، زهرگن: زهرگین و شرمگن: شرمگین.

اما در افعال این نکته وسیع‌تر است؛ مثلاً ناراست: نیاراست از مصدر آراستن: هرگز ناراست جز از بهر تو چرخ سر خویش به در خوشاب
در اینجا به ترتیب حروف الفبا این افعال را می‌آوریم: آرامیدن، آرمیدن / آرمد، نارآمد و نارمید؛ آزدن، آزاردن / مازار، نازارند، نازاری و نازاریم؛ آزمودن، آزماییدن / ماموز: میاموز؛ آشامیدن / ماشام؛ آشفتن، آشوبیدن / ماشوب؛ آغازیدن / ماغاز؛ آفریدن / مافرین و نافرید؛ آموختن / آمخته؛ آمیختن / مامیز؛ آوردن / مار: میاور، ماور، نارم: نیاورم، نارد، ناری و ناورد؛ آهیختن / آهختن، برآهخت، برآهخته و برآهختی؛ افتادن / نوفتم، نوفتی، نوفتد، بیوفتد و نیوفتد؛ افزودن / نفزاید و نافزوده؛ افسردن / فسری؛ الفعدن / نلفغدی؛ الفنجیدن / بلفنج، بلفنجی، نلفنجد و نلفنجی.
همان طور که ملاحظه می‌کنید اگر بخواهیم این فهرست را تا حرف «ی» یعنی مصدر «یارستن» ادامه دهیم خود کتابی مستقل خواهد شد.

۴. استعمال واژه‌های کهن. شعر ناصر خسرو پر از واژه‌هایی است که به ریشه‌های باستانی آن - واژه‌ها - نزدیک است و هنوز دگرگونی قابل توجهی نداشته

است و گاه نیز واژه‌های محلی را وارد زبان کرده است. به چند واژه پهلوی توجه کنید: ابا: با، آذیراک: زیرا، بُون: بن، پاداشَن: پاداش، خُرُه: خروس، دَریوش: دَرویش، دُژاگه: دژ آگاه، رُوستم: رستم، سه دیگر: سوم، کنده: خندق، مَه: نه، هگرز: هرگز، همگین: همگان و همگنان، و هَند: اند.^۱

می‌توان فهرست بلند بالایی از واژه‌های کهن و مهجور را آورد؛ مثل تایک: قرص نان، انگاره: ظاهراً نقشه جنگی، ورزه: کشاورز، آبکار: کشت و زرع، ایدر: اینجا، ایدون: این چنین، باتره: دف، برناس: غافل، برینه: سوراخ، بَغا: حیز و مخنث. واژه‌هایی که در متون دیگر کمتر آمده است؛ مانند مردینه و زنینه در بیت زیر:

که از دستش نخواهد رست یک تن اگر مردینه باشد یا زنینه
در همین قصیده واژه‌های قنینه: شیشه بزرگ، خم می، و کهنه: کهنه آمده است. استعمال فعلهای کهن در شعر ناصر خسرو بسیار زیاد است که در ذیل به ترتیب الفبا بعضی از این افعال را با مصادر آنها می‌آوریم: آچاردن: در هم آمیختن / بیاچارد، می‌بیاچاری، میاچار و آچار؛ آژنیدن، آژندن: خلانیدن سوزن / بیاژن و میاژن؛ آغاردن: فرودادن نم بود به هر چه / آغار، بیاغارد، نیاغارد و بیاغاری؛ آهنجیدن: بیرون کردن، بیرون کشیدن / آهنجد، بیاهنجم، بیاهنجی؛ آهیختن: بیرون کشیدن، بیرون آوردن / آهختن، برآهخت، برآهخته و برآهختی؛ الفغدن: اندوختن، جمع کردن / الفغدن، الفغده‌ام، بیلغدی، نلفغدی و نیلفغدی؛ الفنجیدن: اندوختن، جمع کردن / الفنج، الفنجم، بلفنج، بلفنجی، بیلفنج، بیلفنجی، بیلفنجیم، نلفنجد، نلفنجی، نیلفنجد، نیلفنجی، الفنج کردن، الفنج گه و الفنج گاه؛ اوباشتن، اوباریدن: بلعیدن / بیوبارد، بیوباری، بیوبارند و بیوباردمان؛ بشلیدن: در آویختن / بشلی، نشلی و مبشل؛ پرخمیدن، فرخمیدن: پنبه‌زدن، سخن بیهوده گفتن / پرخمی؛ پیخستن: در رنج و تعب افکندن / نیپخستی و پیخسته؛ ترنجیدن: سخت در هم کشیده و کوفته شدن / بترنج؛ تاوستن، تاویدن: توانستن / نتاوستی و نتاود؛ چخیدن: ستیزه کردن، کوشیدن /

۱. به نقل از: محقق، مهدی، تحلیل اشعار ناصر خسرو، ص ۱۲۰-۱۲۲.

چخی، چخ، نچخد و مچخ؛ چفسیدن: لغزیدن، چسبیدن / چفسد؛ چلیدن: رفتن،
جنبدن / چل و نچلی؛ خاییدن: جویدن / مخاید، می‌خاید و بخایی؛ خنبانیدن: اینجا
خمیدن / خنباند؛ خوابیدن: متعدی خوابیدن / خوابید.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید اگر بخواهیم این فهرست را تا حرف «ی» ادامه
دهیم خود کتابی مستقل خواهد شد که در اینجا برای جلوگیری از اطاله کلام به
همین موارد بسنده می‌کنیم.

صور خیال در شعر ناصر خسرو

«دید مذهبی او در تصویرسازی وی کاملاً مشخص و آشکار است که زادن ستارگان
را از تاریکی شب به گونه زاده شدن ثواب از عقاب می‌بیند و ابر را به عصیان مانند
می‌کند ... حتی نشانه‌های تشیع را در تصویرهای او می‌توان دید که دی ماه را که از
بهاران شکست خورده به شکست عمروعاص از علی (ع) تشبیه می‌کند و نشانه دید
اسماعیلی او را هم به روشنی می‌توان دریافت که اوج گرفتن خورشید را در بهار به
کار فاطمیان مانند می‌کند. شب تیره در دیدگاه او اهل نفاق است و روز روشن اهل
تولی»^۱.

اگر در شعر فردوسی همه ابزار و عناصر بیانی و تخیلی، پهلوانی و همخوان و
هماهنگ با روح حماسی حاکم بر روایت است، در شعر ناصر خسرو همه اینها رنگی
فلسفی - کلامی دارد. در شاهنامه «روز و شب» و «طلوع و غروب» خورشید حماسی
و پهلوانی است، در شعر ناصر فلسفی و دینی است.

تصویرسازیهای مذهبی ناصر خسرو را می‌توان در قصیده ۱۶۱ دیوانش با

مطلع:

آمد بهار و نوبت سرما شد وین سال خورده گیتی برنا شد
کاملاً مشاهده کرد. ابیاتی پراکنده از این قصیده را می‌آوریم:
بنا و زنده گشت زمین زیرا باد صبا فسون مسیحا شد

۱. شفیع کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، ص ۵۵۵.

گر نیست ابر معجزه یوسف	صحرا چرا چو روی زلیخا شد
از برف نو بنفشه گر ایمن گشت	ایدون چرا چو جامه ترسا شد
بستان بهشت وار شد و لاله	رخشان بسان عارض حورا شد
چون عمرو عاص پیش علی دی مه	پیش بهار عاجز و رسوا شد
معزول گشت زاغ چنین زیرا	چون دشمن نییره زهرا شد
کفر و نفاق از وی چو عباسی	بر جامه سیاهش پیدا شد
خورشید فاطمی شد و با قوت	بر گشت و از نشیب به بالا شد
تا نور او چو خنجر حیدر شد	گلبن قوی چو دلدل شها شد
خورشید چون به معدن عدل آمد	با فصل زمهریر معادا شد

صور خیال در شعر ناصر خسرو در آنجا به اوج می‌رسد که به توصیف طبیعت و اجزاء آن می‌پردازد. واقعیت آن است که دیوان او دائرةالمعارفی کامل از فنون زیباشناختی است؛ یعنی سه فن معانی، بیان و بدیع. اگر خاقانی را «خداوند استعاره» بنامیم باید ناصر خسرو را «خداوند تشبیه» نامید. اگر بخواهیم تنها «تشبیه» را در شعر او بررسی کنیم خود کتابی جداگانه خواهد شد. در ذیل برای نشان دادن گستردگی صور خیال در شعر ناصر خسرو به مواردی از «تشبیهات» و «استعارات» در شعر او از دو واژه «آب» و «آتش» و ترکیبات آنها اشاره می‌کنیم:

آبی است جهان تیره، جان مانند آب روان، آب خدا، آب: دانش، آب علم، آب حق، آب دین، آب در داوری (ستیز) افتاده است، حکمت آبی است که مرده بدو زنده می‌شود، آب دهنده، آب پاییزی چون تیغ رستم است، آب تیره: منافق، دانش آب است، آب برهان، آب خرد، آب پند، آب غریبی، آب رحمت، آب روان: سخن، آب ناامیدی، آب زعفران: خورشید، آب زرق، آب مانند عقار است، آب چون سوزن، آب طمع، آب پیری، قول آب، آب نعمت، ردای آب، آب چومرمر و

چند «کنایه» با واژه آب: آب در هاون ساییدن، آب در هاون کوبیدن، آب به غربال پیمودن، آب زیر کاه، سبد را خالی از آب در آوردن، نان به آب زدن، آب چشم، پرویزن پر آب، کاه پاشیدن روی آب و چون آب از بر بودن.

آتش خرد و طاعت، آتش حرص و آز، دهر مانند آتش است، جهان کشتی است و بادبان آن آتش، آتش: ستارگان، آتش خورش می خواهد، آتش: جهنم، آتش پرهیز، آتش خرسندی، آتش عقل، آتش جهل، آتش اژدرها: رعد و برق، آتش زمانه، نفس مانند آتش است، کوه آتش، آتش عصیان علی (ع): آتش به روز نام و ننگ، آتش آرزو، آتش اندیشه، آتش تقلید، آتش: تازه نیلوفر و ...

با توجه به همین موارد می توان به گستردگی صور خیال در شعر این شاعر پی برد. در «متن» این موضوع را پی می گیریم و در هر کجا که لازم بود درباره خصوصیات سبکی شعر او در «شرح قصاید» سخن خواهیم گفت.